



آخرین
زن
لوت

اعظم بهرامی



آخرین زن لوت

اعظم بهرامی

نشر مهری برای گذر از سانسور و خوانش آسان و بی‌دردسر، با اجازه نویسنده، پی‌دی‌اف کتاب‌ها را برای دانلود رایگان در دسترس خوانندگان داخل ایران قرار می‌دهد.

به تمام درختانی که ایستاده خاکستر شدند.



نشر مَهـرِی

شعر * ۲۵

آخرین زن لوت

اعظم بهرامی

| چاپ اول: نشر مهری، لندن: ۱۳۹۹ |

| شابک: ۴-۷۶۳-۶۳۶۸۴-۱-۹۷۸ |

| قیمت: اروپا ۱۲ یورو | انگلستان ۱۰ پوند |

| صفحه آرای و گرافیک جلد: استودیو مهری |
| طرح‌های رو و پشت جلد: © پرستو فروهر، رد آب، ۲۰۱۵، چاپ
دیجیتال روی کاغذ دست‌ساز |

مشخصات نشر: نشر مهری.

۲۰۲۰ میلادی/۱۳۹۹ شمسی.

مشخصات ظاهری: ۷۲ ص: غیر مصور.

موضوع: شعر معاصر فارسی.

کلیه حقوق محفوظ است.

© اعظم بهرامی

© ۲۰۲۰ نشر مهری.



www.mehripublication.com

info@mehripublication.com



در این روزهای شناور
من درست توی آن تابوتی بودم که گلوله خورد
گلویم پر خون شده بود
پراز بوی گس خون دلمه بسته صبح
بر چهار دیوار متروود چوبی
داشتم از سوراخ گلوله‌ها به تو نگاه را
گلو گلو
و دستم روی زخمم بود.
چه حس کوچک و خوشبختی ست
مردن از پس باز مردن
و اینکه
به استثنای آخرین چوبک، دیوار بپاشند روی پشتت.
چه ساده بود آن درخت دورتر گیلاس از این نزدیک.
من تمام روزها خط می‌خوردم وهی صاف و کشیده

از آن تکثیر نابهنگام عشق‌بازی با سوزن‌دوزی تو،
از سکوت مست و خلوت دیسکویی در رم،
از تناقض دل‌بستن به بوها، طعم‌ها، و بعد رییدن‌شان،
کاش از آن انتظار خیابان انقلاب، میدان مادر، می‌رفتم.

بالا می‌آوردم در گوش آن همه زمزمه‌ای که به سختی به من
می‌رسید.

من در تکثیر تو، در تکثیر ارضاء از کلمه‌ی ارگاسم،
در لذت از آن شمارش نیم‌بند، تکه تکه به تو پیوند می‌زدم.

حقیقت را فراموش کن رفیق

جمله ات را ساده تکرار کن

پیچیده منم به قانون‌های مدام لذت تو.

پیچیده منم در انکار این همه شب،

طولانی اول تابوت،

طولانی خسته آور سرخی که یائسه می‌شود

از فرزند کوچک تبلیغ نهار

تبلیغ کاندوم‌های رنج‌آور امروز من، فردا من.

درخت‌ها به مادرم نزدیک‌ترند،

درخت‌ها به آن زنان تکه‌تکه در آینه‌های بد شگون هفت سال

نزدیک‌ترند،

به اعداد ممیزدار،

به سینه‌های پرشیر منبسط شده در اتوبوس

به ممنوعیت واژه‌های دراز و ختنه‌شده.

ما همه به هم نزدیک‌تریم و در آینه‌های محدب

از آنچه می‌بینیم هم به هم نزدیک‌تریم،

کاش از آن سوراخ‌های گلوله می‌رفتم!

کاش از تابوت مفعول غمگین،

سرگذشت تو در استمرار من،
 چرا برای آن همه رویا
 در صف‌های طولانی
 قطاری رد نشد؟
 من از یکیشان لزج و خسته سُرخوردم
 تا انتهای تعبیرش
 و شفاف در خیال روبان‌های آبی دور گیسوانت
 فرورفتم.
 چقدر پایبیزها ساده از من عبور می‌کنند
 چقدر فصل‌ها و ماه‌ها ساده
 روزهای بی‌تو بودن می‌شوند
 و تو
 از آخرشان سر بیرون می‌آوری.
 این اندوه ادامه‌دار را به گیسوانت

این گیسوانت را به ادامه‌ی اندوه
 این ترکیب گیسوانت در انبوهی از اندوه.
 خسته نشو

از خواندن این همه اندوه خسته نشو!
 تا روزگار برایمان سرنوشت‌های ریسیده‌اش را
 پنبه کند
 خسته نشو!

قربان آن نگاه استمراری‌ات،
 آن شب‌هایی که در من تکرار می‌شدند و تاریکم نمی‌کردند،
 آن شریان‌هایی که قلبم را به ضربان نمی‌انداختند
 آن حروف که کلمه و کلمه‌هایی که جمله نمی‌شدند
 آن و این و تمام نگاه‌های استمراری‌ات،
 قربانت نقطه.

چقدر از رویم می‌گذرد
 من کلاه مشکی همیشه‌ام
 و آن موهای بلند همیشه‌ام
 و آن خیابان متفاوت و کلمات و نگاه‌های متفاوت بودم.
 از موزه ای در مصر کش آمده بودم کنار تو
 کنار تو ای پل معلق بر روی راین
 و تصویر لب کارون، چه گل بارون،
 اما باران نبارید!
 ما به حروف حلقی تو اهواز!
 به نوشته‌هایت روی نخل‌های سوخته
 به استدلال باغ‌های مرکبات بعد از تانک
 کلاه از سر برداشتیم
 مشکی شدیم و بوی پرتقال گرفتیم
 جنوب شدیم

شبیه آن پسری که در آن طرف پل بود و هرگز رد نشد.
 تانکها انتظار می‌کشیدند
 سوار اتوبوس‌ها شدند، راه افتادند
 از راه افتادن.
 مسیر شدند و ما را به خنده انداختند
 و برای آن‌که روبروی گلویشان ایستاده بود،
 صدای گاز اشک آور در آوردند.
 چطور این همه پل و جنوب و رود در نقشه‌ی تو جا می‌شود؟
 چطور نقشه بردیوارت سنگین فرو نمی‌پاشد
 چطور؟
 معلق‌ها پل شده‌اند از این سوی تانک‌ها به آن طرف
 خطوط روی ما پیاده روی می‌کنند
 و کلاه‌های مشکی ما به خنده.
 من این ترانه‌های مانده را در چمدانم
 آن جویبار کوچک را که هیچ‌کس در نقشه جا نداد
 آن روزهای بی‌طرف عصر گلوله، صبح اشک
 همه‌ی آن دیوارهای بی‌طرف را
 جا می‌دهم در خودم
 از روی این جنوب رد می‌شوم
 از روی مجموعه جزایر سیسیل و تنب بزرگ
 و فرو می‌روم به دهان آن ماهی کوچکی
 که برایم از دور باله تکان می‌داد.

بطری‌های خالی
 و آن مرد چینی تنها با دوربین عکاسی‌اش
 در محدب آخرین بطری
 تصویر معکوسی از دیواری دنباله‌دار
 که می‌رسد از پکن به تو
 به این قفل‌های دست‌ساز
 به این خیابان‌های شلوغ و پر چتر
 به باران‌هایی که از ابرهای بارور شده می‌بارد،
 بر سر مردهای چینی و زنان گچی
 و خودم
 از این تصویرهای در قاب مانده،
 عکسی برای تو پست می‌کنم
 با دوربین مرد ابتدا.

از قرمزی مرلین به سیاهی گربه‌ای روی دیوار خانمان
 از شراب‌های سرخ
 به آن درخت‌های انگور همسایه
 از ارتباط معنوی واژه‌ها
 به تفسیر مادی کلمه‌ها
 این حروف و واژه‌های اضافه را
 در چمدان آبیت جا بده
 جایی در این خانه یا آن یکی
 مثل آفتاب پاریس روی دیوارهای بلند.

به ابتدای این پیاده‌رو اشاره کن
راه را به این پرچم‌های سرخ و خسته نشان بده
بگذار

خون بریزد در رگ‌های این عابر پیاده
چشم‌های عابران، شب‌ها، لامپ‌های نئون
که از آخرین بیلبوردهای روی پل،
می‌پرد پایین.

تصویر مبهم رهگذری که رفت را خط بزن،
بگذار همه چیز شفاف در جریان میانه خطوط راه برود،
شیشه بکشد و از گلوی چهارراه بیرون بزند.

در وجودم چیزی صدا می‌کند
کودکی‌ام در خواب می‌چرخد
سردی روزهای در آغوش مادر بزرگ گرمیدن
ادامه آن سال‌ها
پیر می‌شود در من
منجمد می‌شود در آغوشم.

سبزه‌های متمادی افق
 آسمان علف‌های گس و ترد را
 در آغوش می‌گیرد
 من
 تو را.

آواز چریدن
 آواز درختان پایین دست
 آواز بلندی‌های دوردست
 آواز رودی که می‌خروشد
 تا پشت آن بلندی سیمانی
 گتوند می‌شود.

تکرار در قاب پنجره خانه‌ای در ابوموسی.
شکاف می‌اندازد وسط زرد کوه
کارون می‌شود خاک بر سر آبادان.
احساس تر شدن
احساس کویر شدن
کویر شدن حسست در دور دست‌ترین دلتا.
شعله‌ای در اتوبان سمت شمال
ترانه‌ای گلیکی در اتوبوس سمت جنوب
در من اما جا نمی‌شود، هیچ‌کدام این جهت‌ها.

از اعتماد به ابرها
تا ابهت قطره‌هایی که می‌چکند فاصله زیادی است.
فاصله از اعتماد ابرها
به قطره‌ها و قطره‌ها به سنگ‌ها.
تبدیده کومولوس کلمات
در چکیدن است که خلاصه می‌شود
ترد و نرم بر کاغذهایی که قیچی می‌کنندشان
مردی در آن اتاق مجاور.
روی قطره‌های شاش و شراب خط می‌کشد.
مثل لکه‌هایی که ببارند
و باریدنی که لکه بیندازد.
صرف می‌شوند ابرها به فعل باریدن بر دماوند
بر هامون
بر گسل‌های فراخ دلشوره‌های ما

شبیه آن روزهای تو بود.
 شبیه آن خیابان که بغلمان کرد.
 روزگار سبز آقای درخت
 روزگار سرخ خانم دیوار
 روزگار تکیه زدن به چهارچوب‌های خسته‌ی تردید،
 لکه‌های پاشیده،
 لکه‌های از هم دریده،
 لکه‌های خسته،
 لکه‌های مضطرب،
 لکه‌های تف،
 پاشیده بود بر درازنای خیابان.
 ترس را سوار روزنامه‌های صبح
 تردید را عصر
 دلهره را شب.

تف به روزگار خسته‌ی تردید.

"دستت را به او بده!"

"حرفت را به او بگو!"

بگذار از ما عبور کند این منظره مه‌آلود محله‌های قدیمی.

کاش از ما رد شود این اتوبان!

کاش از ما رد شود این جاده خاکی!

کاش از ما!

کاش کلمه‌ای له شده زیر چرخ کامیون‌داران بندرعباس.

بگذار عبور کنند

بگذار در چادرملو دفن شوند

این هرگزهای خسته تردید

تا اشک بریزیم بر مردگان!

بگذار بلوک‌های سیمانی سرنوشت شوند

بگذار این اسکلت‌های فلزی سرنوشت شوند

بگذار این درختان قطع شده سرنوشت شوند

بگذار نوشته شوند از سر تمام این سرنوشت‌ها

این قرارهای نابهنگام خیابان.

من زیر چرخ آن کامیون بودم،

من زیر سایه‌ی آن درخت بودم،

روی آن تکه فلز داغ ده میل

بالای آن بلوکه سیمان

مکان‌ها به نام شده بودند

و ما داشتیم کم کم هم سرنوشت می‌شدیم
تا یکی بیاید از امام زاده طاهر بنویسدمان
ترجمه‌مان کند
یکی برگردد از پشت آن دیوار خونین ابتدای شعر بلندمان
کند

تا از زیر گلدان سفالی وارونه می‌خک بروید
تا ذوق لطیف چشمانی خیس در فرودگاه بشکفد
تا خیابان بلندمان به میدان آزادی برسد
تا تهران، آه تهران، تهران مغموم من برسد به چابهار.
تا دوباره صدا شود طاق بستان
کوه شود زاگرس
و نام‌های جغرافیای محتوم و خشکمان خیس شود زیر لذت
عمیق ارضا از آزادی
و عشق بازی با برابری
تا سانسور نکنم تکه‌های آخر شعری را که دارد آغاز
می‌شود.
زمانی که من نقطه‌ی نهایی پایانش را می‌گذارم.

۱۲

تو طعم لیمو می‌دادی آفریقای محزون من.
ما شب بودیم و روز از تو عبور کرده بود،
از آغوشت.
سرخ کنار پرتقال خونی
ریخته بودی روی رسوایی زمین!
تو طعم سیب می‌دادی آفریقای محزون من
به وسوسه‌ی بهارهای نئونی آمده‌بودی از بهشتت بیرون.
تو طعم کاکائو می‌دادی آفریقای محزون من
تلخ و ازهم‌پاشیده
بر کیک خامه‌ای بزرگی در سازمان ملل تکه تکه شده
تو طعم روشن ماهی کیلکا می‌دادی،
وقتی نهنگ شب داشت قاره شما را قطعه قطعه می‌بلعید.
آفریقای محزون من تو طعم تیباکوی خیس می‌دادی
آنروز که صاحب آن معدن دوردست دودت می‌کرد.

آفریقایی محزون من!

خورشید را از آن چشم‌های روشن‌ت آزاد کن
بگذار بر جهان تاریکی که دارد می‌کشدمان به اعماق آب
شناور بمانیم.

تو طعم وانیل و نارگیل می‌دادی وقتی دست می‌کشیدی
روی موهای کودکانت در اتوبوس

زیر نگاهی که از عصر زنجیر کش آمده بود تا مترو آخر شب،
بغلم کن!

درخت بلند کائوچو را تیغ بزن و دستانت را ببنداز دور گردن
آن سکویای پیر.

آفریقایی محزون من بخند!

تا جهان به آخرش نرسیده بخند!

فردا با هم چمدان‌های مان را از آب می‌گیریم، ماهی‌های
کوچک تویش را آزاد می‌کنیم

و

برای آن زنانِ درساحل‌منتظر، دست تکان می‌دهیم.

و تمام افعال جمع دنیا را برای تعریف کردن قصه‌های مان
بکار می‌بندیم.

تقدیم به اسماعیل بخشی، تقدیم به کارگران هفت تپه

۱۳

این یک شعر مناسبتی نیست،

یا یک قصیده در مزیت و مزمت

این یک بیانیه در توصیف مِلاس هفت تپه نیست

یا تکه‌ای از عاشقانه‌ای در بهار

شعری ست کوتاه در روایت بلند تو از زخم

آن زمان که روی سکوی تاریک‌خانه انکار ایستادی

و مشت از گلوی خون گرفته‌ات بیرون زد.

ماشین‌ها لای انگشت‌هایت قیژ قیژ می‌کردند

و تو

دستان روغن زده‌ات را به تنه پوک نی‌ها می‌سپردی.

بلورهای تلخ شکر در استکان شوش می‌چرخید.

سرگیجه‌های مدام مردم بود،

بر تنه داغ هفت تپه که یک نفس از روزهای پر حادثه کوه

می‌ساخت.

به تمام کتابفروشی‌های خیابان انقلاب

۱۴

در آن درخت‌های بلوط حل شده بودم
آب از سرم گذشته بود
در گوشه‌ای از آن اتاق کوچک متروک
شبیه کتابفروشی غمگینی بودم که آب از روی تمام
کتاب‌هایم گذشته بود.
نوشته‌ها فرورفته بودند در قطره‌های آب
یا قطره‌ها در کلمات
جلبک‌های موهایم شبیه نمازخانه گلشیری
چشم‌هایم شبیه شعر فروغ
و تمام دهانم پر بود از ترجمه ایتالو
من در کتاب‌ها فرورفته بودم،
تمام قفسه‌ها در آب و آب در تنه‌ی بلوط.
زن به بازوی چپم آویزان بود
قبرهای متروک لای خطوط

سایه‌ها در هم پیچ می‌خورد،
از تونل‌های خسته به دالان‌های خسته تر،
از شکاف‌های عمیق به دره‌هایی عمیق تر
از دیروز بی‌سرگذشت، به گذشته‌های بی‌دیروز.
گویا نبوده‌ای از ابتدا،
فریاد تو
فریاد در پس درختان هفت‌تپه بود.
شدنی، سخت و ایستاده.
می‌روید از هفت‌تپه تنها به تماشا نیاستادن،
می‌روید از هفت‌تپه، صدای امیدآور اسماعیل،
می‌روید بر خاک خسته و راه می‌کشد تا کارون.
تا پل قدیمی چوبی،
و رد می‌شود
و می‌رسد به تمام رودها و تپه‌ها و کوه‌ها.
سرزمین می‌شود صدای تو هفت‌تپه!
در آستانه ناگزیر بودن و باز بودن،
از شدن و رفتن و مردن!!
نه!
این شعر کوتاه را که با نام تو آغاز شد
با مرگ پایان نمی‌دهم
با زندگی می‌شکوفانمش بر قلبتان، بر لب‌های تان، و بر زخم
دستانتان.

خطوط لای شن‌ها و شن‌ها لای موها
چه شعر عجیبی در اتوبوس خلق شد وقتی داشتیم سمت
کتابفروشی دوری می‌رفتم که حتی زبانش را
تو راستی شعرهای عجیبیت را لای موهایت پنهان نمی‌کنی؟
نه من همه را غورت می‌دهم
این را دختر مراکشی شعر جبران گفت.
صداها را رها کردم بیفتند،
حرف‌ها را رها کردم بیفتند
روزها را رها کردم از بخار شدن به سمت تو
تو که شب شده بودی.
غروب‌ها کتابفروشی کافه می‌شود.
شکلات و قهوه موج می‌زند روی شیوه‌های مدیریت یک
دقیقه‌ای
آه طفلک من!
آه طفلک تنها و غمگین من
تو منتظر بودی تا "پاموک" برایت قهوه بریزد
اما
استانبول تهران شد و شکلات پاشید روی تمام ترجمه‌هایت.

۱۵
می‌خواهم از تو
می‌خواهم از هوای فراموشی این راه‌های طولانی
برای تکثیر نخ‌ها در این ثبت‌های شبانه
مانند دو فرد معمولی به انتهای جاده
شانه به شانه هم
راه طولانی بی فعلی شویم
اصلن هیچ‌کار نکنیم آنقدر و معطل کنیم تا جاده و این کلمات
ناموزون شب
به انتها برسند.
انتهای بزرگراه
به روزهای پیر رویای زنی
که مرده بدنیا آمده باشد نوزادش
برسیم به آن شتاب دهنده‌های بتنی،
به رویاهای مرده آن زن گیر کنیم

جلیقه زردها بر آب شناورند!
جلیقه نارنجی‌ها بر آب شناورند،
زندگی ما بر پاییز.
تماشا که در چشمت باشد و مشتت خالی
از باماکو تا پاریس،
به بالکن خانه بیا، سیرک آغاز می‌شود.
طناب‌های حلقه شده، موهای گره‌خورده
می‌غلطد فیل خسته‌ای بر طناب،
خون‌می‌زند از چشم آن تماشاگر
از پشت صندلی چهاردهم
از دست استخوان‌شکسته آرش
از ستون پنجمی که برادر شهید
از کوزه‌ی سفالی و هوتک
از زیاله‌های اتمی کارون

افسوس شویم، افسوس بخوریم
و فراموش کنیم بزرگراه‌ها از ما عبور کرده‌اند
به پل‌های فولادی دیروز برسیم

و

فراموش کنیم این بزرگراه‌ها از ما عبور کرده‌اند
به گذرگاه‌های نمناکی در جاده‌ی متروک و جنگلی که
معشوقه‌ها را می‌رساند به هم،
پشت بوته‌های توت وحشی،
بزاییم رویاهای دیروزمان را
از آن رویاها، روزگارها، دیروزها
از ناامیدی خسته و نفسگیر
به پنجره‌های کوچک و رنگین نزدیک شویم
شبیبه عبور ریل‌ها از تن کوه.

از شیشه‌های مست در مولوی
از روزنه‌های شیعه شیعه حسین
از آنچه افتاده بیرون از پرده
خون می‌زند.
به بالکن خانه بیا، سیرک آغاز می‌شود.
خفته در طناب‌ها و ستون‌های رنگی
خفه در دسته‌های بهم تنیده‌ی کلاف
در آرزوهای دلمه بسته در گلو،
در پریدن میان حلقه‌های آتش زاگرس
در بریدن میچ‌ها و مچاله‌ها
در تصویر تیرهای رهاننده در جمجمه
در لمیدن با لباسی سرخ میان تابوت فراموشی،
ببرد پای کسی را سحرگاه مرد نقابدار،
خواب نمائی!
به بالکن خانه بیا، سیرک آغاز می‌شود.
شبیه جمعه در رصدخانه،
ترکیبی از ستاره‌های دنباله‌دار و فعل‌های آینده‌ی التزامی
قدیمی‌ترین پیش‌بینی تاریخ بر پیشانی من
بر پیشانی سوخته‌ی لوت
و
تعبیر غلیظ دود و حلق‌های سکوت
در زیر چادر کوتاهی بر سرنوشت استوار

فال شنبه باش
و
به بالکن خانه بیا، سیرک آغاز می‌شود.
در بدن نحیف من
فرو رفته رقص پیر خواب آلودی
بر طناب می‌چرخد با شیشه‌های شیواز در مسکو
و بطری‌های شراب در رم
آویزان بر دامن دامن مستی شام و خماری صبح
می‌شکند نحیف و رنجور در زانوهایم
تا می‌خورد بر پشتم
می‌نشانم بر زمین کنار ستون بلند میانه
و یکی فریادش را هل می‌دهد سمت سکوت
هی رقص پیر!
به بالکن خانه بیا، سیرک آغاز می‌شود.
در صف ایستاده‌اند
در خمیدگی ریشه دوانده تا خود شرکت نفت
در ابتدال پریدن و رقصیدن و دانستن و فعل‌های دیگر حذف
شده
در فعل جاری مردن که صرف می‌شود بر گلوها و گلوله‌ها.
ما
فروخته شده‌ایم به چادرهای بزرگ‌تر
به ستون‌های رنگی‌تر

به فروشنده‌های پرفروش‌تر
به خیابان‌های پاریس‌تر
به معماری‌های رمی‌تر
به بیابان‌های اتیوپی‌تر
ما به خون‌تر هر چیز فروخته شده‌ایم و روی بالکن
ایستاده‌ایم
به تماشای آن‌که رفت.

۱۷

چرا نمی‌آیی گیسوانت را؟
چرا برایم مرد سنگر آن زن‌های دور،
من به تقدیر این برکه ایمان را باران برده‌است.
تو کنار آن زن‌ها بودی
روی چشمه‌های بی‌سرنوشت می‌جوشیدی که
باد زد
گیسوانت را باد زد
چهل بار به تازیانه‌ات رقصیدند
آن همه بلندهای سبلان که در خون اسب کهرت می‌تپید
سرخ بلوطی من!
بشکفد روز در آستینت هم به اندازه آن سنگرهای دور گلوله
نداری
خفه کن این صندلی‌های چرمی قهوه‌ای را!
خفه کن رادیوهای هر روز روی یک موج را.

خفه کن آن تصویر خندان را خفه کن.
خفه کن صدای چکه چکه‌ای را که از شعرت بیرون زده است،
برای هراس من فکری کن.
ابریشم بافی این کارگاه نرم
این دست‌های زبر، این هراس بی پایان نر
در زهدان زنی که روی دار قالی عروسیش تکرار می‌شود،
تکرارم کن!

روی لب، روی لب.
روی چشم، روی چشم.
کاسه توی کاسه، تکرارم کن!
در رسیدن و پس رفتن از ایستگاه‌ها
در جا ماندن از عبور روزنامه فروش‌ها و خبرها
تکرارم کن تا زخم‌هایت را هر بار جور تازه‌ای نفس بکشم.

۱۸

پوست شده است بر استخوان شهری که خود فرو شکسته
شادی مستاصل در کنار میدانی مطرود،
با چراغ‌ها و فواره‌های رنگی
زوال امتداد داشتن در هیاهوی راه‌های تاریک
زوال امتداد در خیابان‌های پر ترس و بی چراغ
زوال ماندن و پوسیدن در پشت سدهای بزرگ سیمان و فولاد
و کلماتی
که
از این زوال و ترکیب مستاصل‌اش با پوست ابتدا،
داغ است،
تبدار و سرخ.
صدای جارو کاش پر کند شهر را،
صدای خواهش خزیده خش خش بر استخوان‌های
شکسته،

جمع کند، بفروشد.
خون بزند بر انگشتان

و

استخوان‌ها فرو رود در زخم‌ها تا انتها،
پوستی چروکیده بر استخوان‌های جوان.
بر استخوان جمجمه‌ای، بازویی، دست‌های خورد شده‌ای،
بجوشد خاطره‌ای از خاک خاوران

و

روشن کند این زوال خزیده در خیابان‌های تاریک را.
زخم‌ها بشکفتد ترانه شود،
هزار ترانه، هزار ندا، هزار پیویا.
زخم‌ها ترانه شود در من،
باغ شود، بهارزده از نت‌هایی که در پوست نگنجند،
باغ!

کاش خون می‌شد، می‌زد روی گونه‌هایم،
سیلی می‌شد تکانم می‌داد
روز می‌شد روشنم می‌کرد
تعبیر می‌شد خواب بهار تمام جوانه‌های تگرگ‌زده.
پوست‌های ترک‌خورده در آفتاب، در نارسایی معمول
سایه‌ها،

در حبس‌های موقت و همیشگی،
در تاریکی آفتاب ندیده سلول‌ها.

آه ای پوست‌های نمور و نمدار!
کاش می‌شد بر استخوان‌های پیر تهران کشیدتان.

به رد آب، طرحی از پرستو فروهر

۱۹

از همه رودخانه‌ها رد شده بودم
وقتی،
آخرین نهنگ قوزپشت با کیسه پلاستیکی توت‌فرنگی
بلعیدم.
تاریک‌شدم در اقیانوس
شور بودم بر تپه‌های مرجانی!
تنهایی
با حباب‌ها بالا می‌آمدم،
روی لنگر کشتی‌ها می‌نشستم،
قصه می‌شدم برای لاکپشت‌ها و فکر می‌کردم چه خوب که
بلعیده‌شدم.
آب بالا می‌رود از میدان سن کارلو،
از میدان تقسیم،
از میدان التحریر،

روسری‌های سفید بر آب شناورند، بر سطح آب،
در ساک‌های خالی، چمدان‌های خالی، تابوت‌های خالی
فرزندان‌شان.

من از نهنگ پیر می‌زنم بیرون،
یکی در ساحل عمان برایم دست تکان می‌دهد،
دست را تکان، تکان،
تکان در باد، می‌رود قایق شناور کوچکی بر قوز نهنگ.
از میدان‌های شناور بر اقیانوس، از پیاده‌روهای فرورفته در
حلق مارماهی‌ها،
از کتابفروشی‌های محولای مرجان‌ها، از کافه‌های عطر
نمک گرفته،
از حراجی‌های سر درآورده در لکه‌های نفت،
نفت از همه جا می‌زنند بیرون
و
میدان‌ها از هجوم مادرانی با تصویر اسب پر می‌شود،
تصور کن جهان بی چشم اسب‌ها چقدر غمگین است.

روی زخم‌ها تمرکز نکنیم
 با آسانسورهای رو به بالا و دوچرخه‌ها
 آن دوچرخه‌های ممنوعه.
 رنج می‌شوند پرچم‌ها روی شانه‌های تاول
 و ما
 روی زخم‌ها تمرکز نکنیم.
 گریه می‌شوند پرچم‌ها در باد سرخ،
 و تکیده،
 تصاحب می‌کنند علم‌های سبز را
 و تعبیر می‌شود خواب نیم‌ظهر تابستان کنار کارون.
 تعبیر می‌شود درس‌های پالایشگاه اهواز،
 تعبیر می‌شود چسبیدن پوست دست‌ها به میله‌های بلند
 فولادی
 و انتها، آن انتها که زخم‌ها و رنج‌ها بهم می‌رسند، به پرچم‌ها

و یکی...

روی زخم‌ها تمرکز نکنیم.
 من آنجا نبودم،
 رنج‌هایم اما سوار آن دوچرخه‌های ممنوعه
 رسیده بود به میدان فردوسی
 به مترو جوانمرد قصاب
 و
 شعر
 خون می‌شود، می‌چکد از دسته‌هایش
 بوق می‌زند،
 راه بازمی‌کند
 و
 نگاه می‌کند از لای درهای نیمه‌باز آسانسور بالا را،
 بالا دست را.
 پرچم می‌شود زخم‌های مان
 پرچم می‌شود تنهای تکیده‌مان
 پرچم می‌شود سفره‌های مان
 و زن
 در ایستگاهی که کلاه می‌بافد
 لای نخ‌های رنگی
 کبود می‌شود،
 لای انگشت‌ها،

روی زخم‌ها تمرکز نکنیم.

صدای دوچرخه می‌آید

لای زخم‌ها مثل استخوان.

صدای قایق‌های بادی که به یونان می‌روند،

صدای چرخ چمدان‌ها در فرودگاه مهرآباد،

صدای تهران لای دوچرخه،

صدای بندر گناوه لای ناوها.

صدای استخوانهای دالاهو می‌آید، استخوان لوت،

و می‌ماند لای زخم‌ها در ایستگاهی در سر بالایی اوین،

من که گفتم روی زخم‌ها تمرکز نکنیم.

کاش شب بماند که گم شویم، لای زباله‌های خسته تردید،

لای پنچری هر روزه چرخ‌های مان،

لای شعرهای پوسیده در چاپخانه‌ها،

لای دست‌های بریده از قوطی‌های خالی کنسرو،

لای نرده‌های بلند، میان مادران و دختران،

و باز یادمان برود،

که روی زخم‌ها تمرکز نکنیم.

۲۱

اقیانوس اطلس نشسته روی ستون فقراتم

اولین قطره‌ها می‌دود در رگ‌هایم

خزه‌های سبز می‌زنند از چشم‌هایم بیرون

آب اما رسیده تا مچ پاهایم،

به خلخال‌های زنان بندر لنگه می‌مانم

فیروزه می‌شوم لای شن‌هایی

که

ماسیده میان انگشتانم

فسیل‌های صدف بر لبانم

و اقیانوس اطلس

کم‌کم دارد می‌رسد به میانه ران‌هایم.

ماهی‌های کیلکا می‌زنند از سَرَم بیرون

پاهایم ریل را می‌رود

و خزه‌ها

خزه‌ها از همه جایم روییده‌اند.
اقیانوس اطلسم کم‌کم آرام می‌شود،
آنقدر که بیخ می‌زند
شور و آزموده،
تلخ و سرد،

حالا که آب رسیده تا بالای زانوهایم و دیگر از من بالا
رفته‌است،

از آن رودخانه‌ای که به دریا نرسید.

من مانده‌ام لای آن خلخال‌ها،

توی گرمی عمان،

به آب‌هایی که مرا می‌بعلند خیره شده‌ام،

خیره و ترسیده از هلهله‌ی زنان در ساحل، به شوق صید

قایق‌های کوچک بعد از غروب،

جایی چشم در چشم سفره‌ماهی‌ها.

۲۲

فعل‌های در هم آزادی،

صرف می‌شوم پشت این بلندی‌میله‌ها

و تو آزاد می‌شوی

او آزاد می‌شود

ما گم می‌شویم

توی این صرف فعل‌های آینده.

خودم از خودت و خودمان

و آن‌ها که خودشان می‌دانند

کجای فعل را بگیرند

سیاه نشود کبود نشود

سرخ نشود حتی

و فقط زخم کند جایی در مغز مخاطب را

که بماند تا آینده‌ی دور

تا ماضی بعید

من روی مترادف واژه‌ها
نشسته‌ام
روی این ضمیر اول شخص
و نمی‌دانم ادبیات
کجای مرا ادب نکرد؟
که طناب‌های بلند گره خورده کرد
ولغات
بهای کدام تشویش اذهان عمومی را می‌پردازند
بگذار برود بگذار بروند بگذارید
هر که می‌خواهد صرف شود
بشود
این التزام فعلی ماست
به زمانی که از دست رفته
و
هیچ حتی و اما و ضمیری

۲۳

دست می‌کشم روی سیب‌های گونه‌ات
و به بهارهایی که نیامد،
نیامدم که بمانم
تنهایی مرا از تو پُر است.
خط بکش این نام‌ها را، نامه‌ها را
"خون‌پاش و نغمه‌ریز" گوش می‌کنم
با لهجه‌ی شهری نزدیک رم
بلندتر از طبقه‌های کلیسای نوتردام
سخت‌تر از پوست خونی تو بر پرتقال
دورمی‌زند
میل عجیبی به پوست کندن
به دار زدن
زخم زدن
و ساز

شبیه تر به تو منم
که از نارنجستانی در شیراز کش آمده ام
تا
استخوانی شوم در زخم آخرین زن هرات.

دردم را پس بده،

زخمم را،

خون‌هایی که بر قاعده‌گی‌های بی‌قاعده چکید،

رنج‌هایم را پس بده!

من رنگ این گل‌های خشخاشم

تیغم بزن!

افیون تو ام،

تا سیاه شوم در باورت

و

آنچه در من مرکب است.

۲۴

فضا به سمت تو کج می‌شود

خط‌ها به سوی من

و شعرها تا پایین دامنم راه می‌کشند

از آنجا می‌خزند،

می‌خزند در رادیوی نمیه شب تا خودشان را برسانند به

گوش‌های پدر

موهای بلوطی‌ات به سمت تازگی تاب می‌خورند

بی‌هوا تاب می‌خورند

بی‌هوا نفس می‌کشند

و

بی‌هوا می‌پریم جایی میان عصرهای تو که بخشی از

نیمه‌شب بود

قطره قطره در تو بزرگ می‌شوم

و آخرین ضربه‌ها درست روی مکعب سنگ مرده‌ای که تو

بودی فرود آمده‌است
نوبت کارون می‌شود، نوبت ارس
و
نوبت بختگان،

من قطره قطره خشک می‌شوم و سینه در دهان هم‌زاد من
است

سهم مرا تا انتها خورده‌است
تو چکیدی قطره قطره سفید بر رسوایی سنگ قبری که من
بودم

همزادگانم آن طرف منتظرند
از تو کمی بزرگترند و از من کوچک‌تر
لای موهای من عطر عناب می‌شوند
و همین‌طور دیم و تلخ به سمت تو تاب می‌خورند
به سمت این هیچ بزرگ.

۲۵

من این گوشه اتوبوس
اجاره کرده‌ام بخشی از این کوچک دنج را
حالا که از میدان آزادی سهمی ندارم
این تکه از شکلات
این تکه از اتوبوس
و آن تکه بزرگ‌تر از آوارگی سهم من.
بغلم کن،
بغلم کن تا روی سینه‌ات
نفس به آخرین شماره بیفتد
ما از هم دور نبودیم،
تو دستت نمی‌رسید.
تو از من و من از آن‌ها
و هزاران ضمیر جمع و فرد و تک و تک و باهم،
کلمات اعتبار این تنهایی بلیط خورده‌اند
شعرها دیوانگیت بود

چنون این رودخانه خشکیده درخوابم
آنجا صحرا به صحرا می‌رسید
و تو
از سراب‌های دوراز من لذت می‌بردی
گیج گیج،
دانه‌های انار روی شن‌ها می‌پاشد و سرخ سرودی می‌شود
بر تن‌اش.
از همایل شب بیرون بیا
از شرشر چکیدن بر میدانی خیس در رم
از دست دست کردن برای بلند کردن
از تکرار تکرار تکرار.
خون فواره می‌زند
مثل قلب تو در کربلای پنج
و دقیقه‌ها در شقیقه‌های طناب پیچ می‌شوند.
آن چکمه‌های بلند
روی سینه‌های من بود.
روی پستان‌های پر شیر آن مسافر دیگر
و حیف حیف حیف
که اتوبوس پیچید و رفت
دیوارها شعارها را بلند کردند
و آن زن با سینه‌های زخمی زیر چکمه‌های قهوه‌ای در بالاتر
و هر دوی ما آن دیگری را.

۲۶
آن بنفشه که در بلوار روییده بود
در تو آب می‌نوشید
روزنامه‌های خیس
روزنامه‌های بی‌روز
شب روی دیوارها نمایش عجیب سایه‌ها بود
کلمات انتظار قهوه و چای نداشتند
برخی‌شان همان جا
دیوارکوب دست‌های تو بودند
آن بنفشه
آن تن‌های بی‌سامان
بی‌جعبه خسته بهار
به عبور ما نگاه می‌کرد
و
از لذت بصری ما از خودش بی‌خبر بود

بگذار برود، بهتر که
از روی نرده‌های تو بپرد پایین
بپرد توی آن بلوار بزرگ
بشکند و تکثیر شود و شکوفه شود و
بپاشد روی این تعبیر بی‌بهار.

۲۷

خنده‌های گچ گرفته
سنگین به تو نگاه می‌کردند
صدای گیسوهای تو بود یا نبود؟
زیبایی تو در این شعر مرده است.
خنده‌های گچ گرفته
سنگین به تو نگاه می‌کردند
صدای گیسوهای تو نبود؟
زیبایی آن ارکیده سفید،
روی سنگ قبر آخرین پلاک فلزی.
به مین‌هایی که در پای حورالعظیم فرو رفته‌است،
به اسب مست شولان
به وانت‌های آبی نفتکش،
به این مرزهای استانی،
به من،

به تمام فراموش‌شدگانی که هرگز شعری برایشان نوشته نشد

۲۸

من در دستان آن تاک کبود
در انتظار گودو
در انحنای لطیف دروغ‌های خوب
در صحنه تاتر شهری که تهران نبود
در روزه شمیرانات
در کمربند سبز اهواز
در معاونت پژوهش آخرین سمینار رفتارشناسی زندان
در سمت هر کس که بریده است
در چاقو شدن برای تکه نان شاملو
در روشنای مرموز یک صبح بر تپه‌های دور
در دست‌های رنگی رعنا
در پاهای لاغر مسعود
در سال‌های خشک و خشن ریش‌های بلند
در جمع مست‌های آخر شب مترو

به رنج‌های استخوان اول‌شعر
ترک می‌خورد
هر روز در تن پوش گچی ساده‌ای
که به گیلکی نشاء می‌کند.
بگذار از این بزرگراه گم شوم
من به هزارکاشی فیروزه‌ای
به آن طاق خفته در آفتاب بدهکارم.
به تارهای صوتی رکسانا و مریم،
به دمپایی‌های کوچک طارق بدهکارم.
به رودخانه سرباز که پوشیده از بلم‌ها و جنازه‌هاست،
به شهر سوخته با آن موج‌های سفید هراسان شن آلود،
به نیزارهای زخم خورده در ماه‌شهر بدهکارم.
به حاشیه ای در ترانه‌های نوشته نشده،
به مجری خندان "صبح بخیر هموطن"!
بدهکارم.
اقرار می‌کنم!
من
به هر کس از ما عبور کرده
یکی شده در انتهای نام این سرزمین لوتیده
به هیرکانی،
به هرمز،
بیش از همه بدهکارم.

در اندوه کج و معوج قایق‌های شکسته
در چمدان‌های چرمی ترک خورده
در ترقوه‌های خمیده آرش
در گیس‌های پیچیده در هم آتنا
در بطن آنچه از زن مهاجر تونس‌ی به من رسیده است
در زوال قصه‌های روشن از قالی ترکمن
در اندوه یقلوی‌های رها شده در پاوه
در آغوش آخر شب مسافری بی نام
در اسکناس‌های مچاله بر ملافه چرکین
در خالکوبی مادر در زندان قزل حصار
در تهوع قطار کند کرمان به قشم
در آنچه از هوندای کهنه پدر باقی مانده است
درحنای دست عروس‌های سبزه‌ساله
در مین‌های فرو رفته به بیضه آن اسب
در صخره‌های تراشیده تونل گلاب
در عطر عناب و زعفران پیچیده لای چادر
در نام سرزمینی فرو رفته به سایه‌ها
می‌شنوم که تنها چیزی شبیه نام تو ایران
تکرار می‌شود.



مهری



نشر مهـری

منتشر کرده است:

یک گل آبی رنگ، رنگ لبخند خدا • موژان صغیری
تکه‌ای از قلب خدا • موژان صغیری
رد پای طلایی • موژان صغیری
آذرخش آذر آیین • دارا نجات
هنوز • مهتاب قربانی
قاصدک‌های بی‌خبر • بهرام غیائی
در همه شهرهای دنیا زنی است • نیلوفر شیدمهر

جستار

مرثیه‌ای برای شکسپیر • شهر روز رشید
دفترهای دوکا • شهر روز رشید

داستان فارسی

رمان

ماه پیشانی • شهریار مندنی‌پور
مادیان سرکش • مژده شبان
انتقام با احترام گرفته شد • امین کاظمی
شروه • ماندانا انصاری
اهالی خانه پدری • علی اصغر راشدیان
حضور در مجلس ختم خود • علی اصغر راشدیان
تادانو • محمدرضا سالاری
ویرانگران • رضا اغنمی
تا آخرین مین زمین • عیسی بازاریار
همسرم آهو خانم و دوست‌دخترهای من • سوسن غفیار
خودسر • بهرام مرادی
طلا • بهار بهزاد
دندان هار یک روایت آشفته • مظاهر شهامت
دوار • میثم علیپور
هنوز از اکالیپتوس‌های یونسکو خون می‌چکد • عیسی بازاریار
آن‌سوی چهره‌ها • رضا اغنمی
الیشا • فرزانه حوری
بوته‌های تمشک (والش‌کله) • محمد خوش‌ذوق
سندروم اولیس • رعنا سلیمانی
پیش از تریدید • فهیمه فرسای
بگذار زنده بمانم • بردیا حدادی

شعر

حجم ناتمام عشق • ترانه مومنی
بی‌شکوفه، بی‌گیلاس • نازنین شاطری‌پور
استیگماتا • م.ع سبحانی
تورا حافظی • نیما نیا
دیوان ژاله • عالم‌تاج قائم‌مقامی
آخرین زن لوت • اعظم بهرامی
دهان مُرده • ناما جعفری
۷۰ شعر در میان دو بوسه • هوشنگ اسدی
می‌افتم از دستم (فارسی و ترکی) • شاعر: سهیلا میرزایی؛ مترجم: رقیه کبیری
هم‌رقص باد • نازنین شاطری‌پور
بوسه‌ی آسمانی • کرولاین مری کلیفلد؛ برگردان: سپیده زمانی
آوازهای فالش کشورم • فیروزه فزونی
در صدای تو می‌دانی چیست؟ • جمال ثریا؛ برگردان: بهرننگ قاسمی
پرواز ایکاروس • هلیده دومین؛ برگردان: علی اصغر فرداد
ماه مجروح (مجموعه آثار کمال رفعت‌صفائی) • به‌کوشش حسین دولت‌آبادی
سوار بر قایق حیات • سروده‌های علی تقوایی، طراحی‌های شکوفه کاوانی
تلفظ برهنگی زن در ماه • نرگس دوست
رَعشه‌های خوف، رَعشه‌های حُجسته • سیاوش میرزاده
اینجا برقص • حسن حسام
مرا به آبها بسپار • کتی زری بلیانی
آوازهای زیباییات • شاعر: ماریو مرسیه؛ برگردان: هدی سجادی
تندیس زن گمنام (شعرهای اروتیک چپ) • آنا ماریا روداس؛ برگردان: علی اصغر فرداد
یکی به آبی عمیق می‌اندیشد • حمزه کوتی
مرا با چشمان بسته دوست بدارید • پومن شباهنگ
دل به دلبری افتاد • کوروش همه‌خانی

مریم مجدلیه • حسین دولت آبادی
توکای آبی • حامد اسماعیلیون
شب جمعه ایرانی • جواد پویان
آنها دیگر از آن ایستگاه نگذشته‌اند • مهدی مرعشی
خانه بان • مریم دهخدایی
گذار (در سه جلد) • حسین دولت آبادی
ما بچه‌های خوب امیریه • علیرضا نوری زاده
چشم باز و گوش باز • زکریا هاشمی
لیورا • فریبا صدیقیم
سلام لندن • شیوا شکوری
اوروبروس • سپیده زمانی
اثر انگشت • رئوف مرادی
کبودان • حسین دولت آبادی
خون اژدها • حسین دولت آبادی
مرداب • رضا اغنمی
باد سرخ • حسین دولت آبادی
چوبین در • حسین دولت آبادی
ایستگاه باستیل • حسین دولت آبادی
اشک‌های تورنتو • سیامک هروی
سرزمین جمیله • سیامک هروی
گرداب سیاه • سیامک هروی
بوی بهی • سیامک هروی
سیب را بچین • لیلی ناهیدی آذر

داستان بلند

پنج زن • محمد عبدی
دهان‌شدگی • بهناز باقری

مجموعه داستان کوتاه

جزیره‌ای‌ها • نازی عظیمی
مجسمه‌ساز فلورانس • هادی طاهری
حسن آباد • حمید فلاحی
نیلاپرتوی • مهسا عباسی
بعد از آن سال‌ها • حسن حسام
کارنامه احیاء • حسن حسام

روزچهل‌ویکم • هلیاحمزه
مردگان سرزمین یخ‌زده • بهار بهروزگهر
در من زنی زندگی می‌کند • مزده شبان
الفبای گورکن‌ها • هادی کیکاووسی
روزی که مادر سگ شدم • نوشابه امیری
هلنا گذاشت و رفت • سانا نیکی‌یوس
مردی آن‌ور خیابان زیر درخت • بهرام مرادی
خنده در خانه‌ی تنهایی • بهرام مرادی
آن زن بی‌آنکه بخواهد گفت خداحافظ و دختری بنام بی‌بی بوتول دزفولی •
عزت‌گوشه‌گیر
روزی روزگاری رشت • مهکامه رحیم‌زاده
داستانی برای مردگان • رضا نجفی
گرد بیشه • رضا مکوندی
کلاغ‌های پایتخت • لیلا اورزند
ریچارد براتیگان در تهران • حامد احمدی
پشت چشمان یخ‌زده • نگار غلامعلی‌پور
اما من حرفامو تو دلم می‌گفتم • فرامرز سیدآقایی
دو زن در میانه‌ی پل • نیلوفر شیدمهر
کافه در خاورمیانه • سعید منافی
اشک‌های نازی • رضا اغنمی
سیندرلا بعد از نیمه شب • فرزانه گلچین
سوت • فریبا منتظرظهور

داستان ترجمه

رمان

خانه‌ی سپاهان • محمد حیایوی، ترجمه‌ی علی حسین‌نژاد
سرای شابندر • محمد حیایوی، ترجمه‌ی غسان حمدان
پرندۀ شب • اینگه بورک بایر، ترجمه‌ی گلناز غبرایی
حرامزاده‌ی استانبولی • الیف شافاک، ترجمه‌ی گلناز غبرایی
گوآپا • سلیم حداد، ترجمه‌ی فرزام کوهسار
سودایی • جی ام. کوتسی، ترجمه‌ی محسن مینوخرد
مجازات غزه • گیدئون لوی، ترجمه‌ی فرهاد مهدوی

داستان بلند

آلتس لندن • دورته هانس، ترجمه‌ی گلناز غبرایی

زن تخم مرغی • لیندا. دی. کرینو، ترجمه‌ی میم. دمادم
گنگستر • کلایو کاسلر و جاستین اسکات، ترجمه‌ی فریده چاچی

تاریخ پژوهش نقد و نظر

ترور به نام "خدا" (نگاهی به تروریسم حکومتی جمهوری اسلامی ایران) • پرویز دستمالچی

آموزش عالی، جنسیت و تحولات اجتماعی در ایران (۱۳۹۶-۱۳۵۷) • ناهید حسینی
جستارهایی جامعه شناختی درباره‌ی داستان امروز ایران؛ از بامداد خمار تا توکای آبی • مهرک کمالی

از ادبیات تا زندگی • احمد (سالم) خلفانی

زن درون (نوشتاری روانکاوانه در باب زنانگی) • رافائل ای. لویز - کورو؛ برگردان: فرشته مجیدیانی

زن در بوف کور؛ نگاهی به نقش و کارکرد زن در بوف کور اثر جاودانه‌ی صادق هدایت • ابراهیم بلوکی

تندیس سگ و جاوند (یکی از کهن‌ترین زیورهای زرین سرزمین ما ایران) • یدالله رضوانی

نقدی بر ولایت فقیه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران • پرویز دستمالچی
و اگرایی عمیق در خاورمیانه • تیمور کوران؛ مترجم: سیدمهدی میرحسینی

نگاهی به تاریخ و تمدن آریایی • امامعلی رحمان

بررسی تاریخی، هرمنوتیک و جامعه شناختی قرآن • جلال ایجاد

داستان شهر ممنوعه (پژوهشی جامع در باب دگرباشان در ایران) • کامیل احمدی
نواندیشان دینی، روشنگری یا تاریک اندیشی • جلال ایجاد

شکل و ساخت داستانی ترانه‌های خیام • حسین آتش‌پرور

رادیکال دهه ۷۰ • مهدی یوسفی (میم.نازا)

دگرباشان جنسی در ادبیات تبعید ایران • اسد سیف

افسون‌زدایی از افسانه‌ها؛ نقد و متن‌شناسی رمان‌های معاصر ایران • جواد پویان
مروری بر حملات اسکندر، اعراب و مغول به ایران و سقوط سلسله‌های هخامنشی،

ساسانی و خوارزمشاهی • گردآورنده: فریدون قاسمی

واکاوای نقد ادبی فمینیستی در ادبیات زنان ایران (مجموعه‌ی مقالات) • آزاده دواچی

در همسایگی مترجم (گفت‌وگو با سروش حبیبی) • نیلوفر دُهنی

سایه‌های سوشیانت (منجی‌گرایی در فرهنگ خودی) • س. سیفی

ادبیات و حقیقت (درباره آثار سینمایی و ادبی عتیق رحیمی، برنده افغان جایزه گنگور) • نیلوفر دُهنی

کتابی برای کتاب‌ها • اسد سیف

آیین‌های روسپیگری و روسپیگری آیینی • س. سیفی

ایران و اقوامش: جنبش ملی بلوچ • محمدحسن حسین‌بُر

چهره‌ای از شاه (زندگانی، ویژگی‌های اخلاقی و کشورداری محمدرضا شاه پهلوی) • هوشنگ عامری

غرور و مبارزه‌ی زنان (تاریخ انجمن زنان فمینیست در نروژ از ۱۹۱۳) • الیزابت لونو، ترجمه‌ی مهدی اورند، متین باقرپور

زنان مبارز ایران، از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی • بنفشه حجازی

آن‌شی‌گائو، بودای پارسی • خسرو دهدشت‌حیدری (دوتسو ذنجی)

کتاب سنج چهارم • رضا اغنمی (نقد و بررسی کتاب)

جستارها در زبان و تاریخ فرهنگ پارسی • مسعود میرشاهی (نقد ادبی)

خرافات به مثابه ایدئولوژی درسیاست ایرانیان از مجلسی تا احمدی‌نژاد • علی رهنما

تاریخ غریب، خاطرات شاه نادر کیانی • به کوشش مسعود میرشاهی

بانگ نوروزی در پرده واژه‌ها • مسعود میرشاهی

نور مایل و سایه‌ها • نسرین ترابی (مجموعه مقالات)

سرگذشت شعر پارسی از سنگ تا چاپ سنگی • محمود کویر

ادبیات کلاسیک

«قصه‌ی سنجان» داستانِ قرار به‌دینان بی‌قرار در هند • مهدی مرعشی

رساله یک کلمه (میرزا یوسف مستشارالدوله) • به کوشش باقر مؤمنی

هنر مدرن، نقاشی و عکس

دلدادگان مدار چاپی؛ مجموعه‌آثارپی‌سی‌بی‌مینیاتور آرت • رضا رفیعی‌راد

منظومه‌ی ناپیوند واله‌گی • شعر-داستان از الهه رهرونی؛ نقاشی حبیب مرادی
سفر ایشتر به دنیای زیرین • نجوا عرفانی

من آنجا پشت خورشیدم • منصور محمدی (مجموعه عکس از طبیعت کردستان)
تازیانه بر باد • مژن مظفری

این است بدن من مجموعه آثار هنر مفهومی • رضا رفیعی‌راد

کودک و نوجوان

دالی و آیین‌های رازآلود • خسرو کیان‌راد؛ تصویرگر: هاجر مرادی

بیژن و شیر زخمی • نیلوفر دُهنی

نابغه‌ی کوچک • فریبا صدیقیم

لولو و جوجو • نرگس نمازکار

أحدُهم يفكرُ بماءٍ أعمق • حمزه کوتی

کتاب‌های کوردی

پاویژی مژ • مجموعه اشعار کوروش هه‌مه‌خانی؛ برگردان: نهرسه‌لان چه‌له‌بی

Novels

Shooting in Buckhead • Written by Nahid Kabiri, Translated by Sanam Kalantari

The Legend of the Passageways of the Sandstruck Villa • Written by Donya Harifi, Translated by Arash Khoshafa

Dog and The Long Winter • Written by Shahrnush Parsipur, Translated by Shokufeh Kavani

Tales of Iran • Feridon Rashidi

Sharia Law Shakespeare • Feridon Rashidi

The Mice and the Cat and Other Stories • Feridon Rashidi

The Outcast • Feridon Rashidi

Half Eaten Biscuit • Banafsheh Hajazi

The Individuals Revolution • Amir Heidari

Uneducated Diary by A Minded Man • Matin Zoormad

Poetry

Unfinished Today (A collection of 50 years contemporary Iranian poetry) • Translated by Roozhin Nazari, Kaveh Jalali

The Divine Kiss • Carolyn Mary Kleefeld, Translated by: Sepideh Zamani

Another Season • Freydoun Farokhzad, Translated by Nima Mina (German and English)

Drama

The Others • M. Chitsazan

Perhaps Love • Mark Hill

Memoir

The Trouble Maker • Mike Payami

Persian Letters • Mehrdad Rafiee

آموزش

زندگی امن در کنار میدان مین • عیسی بازیار

نمایشنامه

فیل‌ها تنها می‌میرند (نمایشنامه‌ای در سه پرده) • شهرام رحیمیان
ادبیات، بازی، بدن: در جستجوی فضاهای در-بین • گردآوری و ترجمه: مازیار هنرخواه

طنز فارسی

لبخند از پشت سیم‌خاردار (داستانک‌های علیرضا رضایی) • به کوشش: هوشنگ اسدی
قلبم ترانه‌ی تکرار است (گزیده‌ی آثار پرویز شاپور) • به انتخاب: کامیار شاپور، فرناز تبریزی

خاطرات

اندیشه در قفس • مصطفی تراکمه
رسول • رضا نیمروز
جنگ و زندگی • هاشم روزی
میان دو دنیا (خاطراتی از سه سال اسارت در سلول‌های انفرادی قرارگاه اشرف)
• رضا گوران

من به روشنی اندیشیده‌ام، من به صبح... • عباس منشی‌رودسری؛ به کوشش بانو صابری

گذر عمر (خاطرات یک پرستار) • فرزانه جامعی

هی دلم می‌خواهد بخوابم • مهشید جهانبخش

زخم‌های بی‌التیام (خاطرات فرشته‌هدایتی) • فرشته‌خلج هدایتی

آرزوهای کال (در سه جلد) • فرانک مستوفی

روزی که پیر شدم • نوشابه امیری

ملا (در دو جلد) • محمد خوش‌ذوق

سفرنامه

از رمی جَمَرات • مرتضی نگاه‌ی

به سوی طَبَس (۱۹۵۹) • ویلی شیرکلوند؛ ترجمه: فرخنده نیکو، ناصر زراعتی

کتاب‌های عربی

باربودا (مجموعه قصص قصیره) • سبیده زمانی، ترجمه: علی حسین نجاد



MEHRI PUBLICATION

Poem * 35

The Last Woman of Dasht-e-Lut

By: Azam Bahrami

British Library Cataloguing Publication Data: A catalogue record for this book is available from the British Library | ISBN: 978-1-63684-763-4|

[First Edition: Mehri Publication, 2020. 72 Pages|
[Printed in the United Kingdom]

[Book & Cover Design: Mehri Studio |

[Cover image: Water Trail, Parasto Forouhar,
2015, digital printing on handmade paper |

Copyright © Azam Bahrami, 2020

© 2020 by Mehri Publication Ltd. \ London.
All rights reserved.

No part of this book may be reproduced or transmitted in any form or by any means, electronic or mechanical, including photograpying and recording, or in any information storage or retrieval system without the prior written permission of Mehri Publication.



www.mehripublication.com
info@mehripublication.com



نشر مهري

از مجموعه شعر منتشر کرده است:

بی شکوفه، بی گیلان | نازنین شاطری پور | چاپ
اول، ۲۰۲۰ | ۱۲۰ صفحه | قیمت: ۱۲ پوند

من به عمر است خودخوری کردم
با سکوت انتقام می گیرم
در اتاقی که شکل تابوت است
ذره ذره جذام می گیرم
خط به خط بوف کور را حفظم
خط به خط از فروغ می خوانم
من چهل سال زندگی کردم
چیزی از زندگی نمی دانم



توراحافظی | سیاوش میرزاده | چاپ اول، ۲۰۲۰
| ۷۶ صفحه | قیمت: ۱۰ پوند

اینکه شب روی هم نمی گذارم
در سراسر پلک
و روز، سوءهفته ها دارد
تو را بسپارد به جایی
که از بیخ حافظه است.
اینکه دست از دست
بر نمی دارم
توراحافظی کنم.



The Last Woman of Dasht-e-Lut

By: Azam Bahrami

www.mehripublication.com



راه را به این پرچم‌های سرخ و خسته نشان بده
بگذار

خون بریزد در رگ‌های این عابر پیاده
چشم‌های عابران، شب‌ها، لامپ‌های نئون
که از آخرین بیلبوردهای روی پل،
می‌پرد پایین.

تصویر مبهم رهگذری که رفت را خط بزن،
بگذار همه چیز شفاف در جریان میانه خطوط راه برود،
شیهه بکشد و از گلوی چهارراه بیرون بزند.

